

تأمین حقوق مولفان و مصنفان بدون خیالبافی

مسئله نشر و انتشار کتاب با رویارویی ناشران، نویسندگان و مترجمان به جا و به تفصیل در چندین شماره و دوره آدینه به بحث و بررسی گذارده شد. مقالاتی هم در توضیح و تفسیر آن در همین مجله به چاپ رسید (۱). نتی چند از ناشران مطالب خود را در میزگردی بیان کردند. کله و شکایت آنها بیشتر به دولت و سازمانهایی که با مسئله قیمت گذاری کاغذ، پست و امورگرمرکی سر و کار دارند و احیانا مؤسسات انتشاراتی وابسته به دولت یا نهادهای رسمی برمیگشت و خوشبختانه آنقدر انصاف و مؤثر داشتند که گلایه و شکوهی از مولفان و مترجمان نکنند. برعکس تمام شکایت این گروهها از آنهاست تا آنجا که اغلب به دادخواهی دست به دامن وزارت ارشاد میزنند و از اداره حمایت از مولفان و ناشران مدد میگیرند. جالب است که ناشران از هم (مسلما به مناسبت اینکه کتابهای یکدیگر را عینا یا با اندکی تغییر چاپ و منتشر می کنند) بیشتر شکایت دارند (۵ مورد در سال ۶۴ و ۱۳ مورد در سال ۶۵ - آدینه شماره ۱۷) تا از نویسندگان، همه از دست غیر می نالد، سعدی از دست خویشتن فریاد.

هدف از نوشتن این مقاله نوعی نتیجه گیری از پرس و جوها و گزارشهای واقعا برآرزشی است که نویسندگان آدینه زحمت آن را بر خود هموار کرده اند و نوری که بر این گوشه تاریک و دور از دسترس همگان تابانده اند.

من مایلیم از بعد اقتصادی که بیش از سایر ابعاد مسئله به نظر واقعی می رسد به مسئله انتشارات و بخصوص رابطه ناشر و مصنف نگاه کنم.

جناب انجوی که پیش کسوتی، سابقه و فعالیتشان در امر تالیف و تصنیف بر کسی پوشیده نیست با کمال بزرگواری و غمض عین

می نویسند: "ناشران در ایران به وظائف خود خوب عمل نمی کنند. تصور می کنند که کار نشر کتاب کاری است در حد سبزی فروشی یا جواهر فروشی" (۲) باشد که ناشران متنبه شوند. واقع قضیه این است که پرداختن به کار نشر و انتشارات هم مثل پرداختن به هر کار تولیدی و بازرگانی دیگری است و از همان قوانین که نگاه خشن پیروی می کند و این به هیچ وجه بی حرمتی به ساحت نشر و کتاب نیست. اگر بی حرمتی باشد در جای دیگر است. سرمایه طبیعتش حرکت و میل به جانب رشته های سودآورتر است. کاملا بر حسب تصادف در سر راهم به کتابفروشی (و بحتمل ناشر) در خیابان طالقانی جنب هلال احمر برخوردیم که سبزی فروشی شده بود. زمانی کم بین حرفه و صاحب حرفه نوعی رابطه عاطفی وجود داشت سبزی شده است. هیچ فرقی بین تولید و فروش یکصد هزار جفت کفش و یکصد هزار نسخه کتاب وجود ندارد. تولید کنندگان انومیل فورد به کلی از عشق و علاقه جد بزرگواریشان به ساختن کالسکه های زیبا بی بهره اند. البته این گفته ها بدان معنی نیست که هر صنعت، هر حرفه و هر تجارتی مسائل خاص خود را ندارد ولی زیاده بها دادن به این ویژگیها ممکن است ما را به اشتباه بیندازد کما اینکه در مورد نشر و کتاب به این اشتباه افتاده ایم و حالا سرخوردگی است پشت سرخوردگی!

بهترین و گویاترین قسمت گزارش آدینه (۳) نظرخواهی از مولفان، نویسندگان و مترجمان بود و از همه جالب تر نامه شادروان صادق هدایت (که از همان زمان چاپ و غوغ صاحب دل پری از ناشران داشت) اهمیت این بخش نخست به سبب اشخاصی است که نظر داده اند و چهره های بسیار برجسته دنیای تحقیق و ترجمه و نویسندگی ما را در دوران معاصر دربر می گیرد. درد همه شان از

همان دردهای بوف کوری هدایت است: هیچکدامشان نتوانسته اند از طریق قلم زدن حداقل زندگی بی دردسری را برای خود فراهم آورند. تازه اینها خوش شانس ترین شان هستند. نسل من قیافه صادق هدایت را که شبیه قهرمان "شئل" گوگول از دفتر دانشکده هنرهای زیبا خارج می شد شاید هنوز به یاد داشته باشد.

چند سال کار چقدر حق تالیف؟

زیر این عنوان به اظهارات تکان دهنده ای برمی خوریم. برای هر سال کار از ۵۰۰۰ تومان درآمد هست (راوندی) تا ۲۴۰۰۰۰ تومان (ابراهیم یونسی). آقای کریم امامی برای کتابی که ۱۶ ماه کار برده بود ۲۰ هزار تومان و آقای جمال میرصادقی برای کتابی که به گفته خودشان روی آن دو سال و روزی ۸ ساعت کار کرده اند جمعا ۳۲ هزار تومان دریافت داشته اند. (۴) تازه اینها مترجمان و نویسندگان گمنامی نیستند. نامه صادق هدایت داستان بی پایه ولی زیبایی حافظ و امیر تیمور را به یاد می آورد که در حمام از حافظ پرسید "من چقدر می ارزم؟ جواب شنید که یک قران. امیر برآشفته که بهای لنگی که به خود بستام بیش از این است. حافظ گفت من هم لنگت را گفتم و گرنه خودت که هیچ. " به هدایت هم فقط اجرت غلط گیری می دادند و گرنه کتابهایش که هیچ!

ممکن است شخص تازه کار و جویای نامی حاضر شود هزینه چاپ کتابش را خودش بدهد ولی در مورد کسانی نظیر استاد خانلری چطور؟ که می گوید "... حتی وقتی حق تالیف پرداخت می شود، آنقدر کم است که نوشتن یا تحقیق به کار دوم و ذوقی افراد بدل می شود." (۶) تازه از این هم صحبت نمی کنیم که حق التالیف آخرین پرداختی

● با مفاهیم سنتی و برداشتهای
وهم آمیز نمی توان با يك امر جدی
طرف شده، اینکه ناشران مبشران و
ناقلان فرهنگ و دانش اند بیشتر به
شوخی شبیه است، کار آنها اداره يك
موسسه اقتصادی است.

جد نگردد. در تجارت و صنعت امر غیر جدی وجود ندارد. در اولین فرصتی که برای این طیف وسیع از مؤلفان و مترجمان پیدا شده است همه به صورتهای مختلف مطالب معینی را گفتهاند.

تیراژ کم و بهانه جوئیهای نادرست

سیراژ رسمی (یعنی آنچه در پشت جلد نوشته می شود) واقعا ناچیز است. بین سه هزار تا پنج هزار نسخه، قراردادهای چاپ اول معمولا برای این تعداد بسته می شود. سنتی است بر مصنف و افتخاری است برای او اگر برای ۵۰۰۰ جلد قرارداد ببندد. آیا حقیقتا بازار کتاب آنقدر خراب است؟ پس چطور است که اغلب کتابها به فاصله یکی دو ماه پس از انتشار در بازار نایاب می شود؟ چطور است که برخی از کتابها ظرف یک سال پس از انتشار چند بار تجدید چاپ می شود؟ این کوسه و ریش پهن چگونه توجیه می شود؟ بازار سیاه کتاب که وجودش بر هیچکس پوشیده نیست چه معنی می دهد؟ قسم را باور کنیم یا دم خروس را؟ تازه اینها چاپهای رسمی و آشکاری است که روی کتاب نوشته می شود و گرنه کتابهایی که خارج از اطلاع مصنف و حتی ناشر بوسیله ناشران دیگر به چاپ می رسد بسیار است.

قبل از اینکه بررسی کنیم که مکانیسم این کار چیست و چه کسی یا چه کسانی از آن منتفع می شوند می خواهم به اصل مطلب بپردازم. آقای دهباشی در میزگرد چند ناشر در آدینه می گویند "تیراژ کتاب در سالهای ۵۷ و ۵۸ تا صد هزار نسخه رسید." (۷) افت این رقم به ۵۰۰۰ نسخه با هیچ منطقی جور در نمی آید. هیچ چیزی در این فاصله زمانی نتوانسته است جای کتاب را بگیرد. نه تعداد

در برنامه و سیاست انتشاراتی خود تجدید نظر می نماید. تنها و تنها مصنف است که می شود با او بازی کرد، او که مانند پروولترهای قرن نوزدهم چاره های جز فروش کارش ندارد و فقط با چاپ و انتشار است که کارش ارزش بازار پیدا می کند باید به هر شرط و قراری تسلیم شود. استاد خاتلری می گوید "... کتاب دستور زبان فارسی (مرا) ناشری چاپ کرد و دو سال طول کشید تا او حاضر شد درباره چاپ غیرمجاز کتاب با من به گفتگو بنشیند. پیداست که در چنین شرایطی من جز مصالحه کاری نمی توانستم بکنم و در واقع مجبور شدم که به دریافت مبلغ کمتری تن بدهم." (۶) به گفته آقای عبدالله توکل هستند ناشرینی که اصولا منکر حق تالیف نویسندگان می شوند. بهای کاغذ و هزینه چاپ و صحافی با اتمام کار و حداکثر با مهلت معینی پرداخت می شود. فروشنده کارمزد فروشش را به محض فروش دریافت می دارد فقط مؤلف یا مترجم و یا مصنف

است که باید صبر کند تا کتاب از هفت خوان رستم بگذرد تا اگر با ناشر درست طرف بود مختصر دستمزدهش را بگیرد. با انصاف ترینشان آنهایی هستند که با تحویل کتاب قسمتی از مبلغ قرارداد را می پردازند. ممکن است به قول فرنگیها کمی مسئله را "دراماتیزه" کرده باشم اما هیچیک از آنان که در نظرخواهی آدینه شرکت کرده اند جز این چیزی نگفتند.

ظاهرا هیچ ناشری نباید بخواهد که کتابش گران به بازار عرضه شود (به این مسئله در بحث راجع به تیراژ کتاب خواهم پرداخت) ولی چون بر بسیاری از عوامل تشکیل دهنده قیمت نمی تواند موثر باشد به قول مشهور کاسه کوزه ها را بر سر مصنف می شکند (نمی گویم دق دلش را آنجا خالی می کند که واقعا درست نیست). کسی نباید این مسئله را به

است که ناشر به عنوان هزینه انجام می دهد (فروشنده حق فروشش را خودش برمی دارد کاغذفروش و چاپخانه و صحاف هم که حق تقدم دارند). ناشرانی هم بودند که به جای پول نقد آپلیمو یا خیلی که عزت می کردند کتاب می دادند.

قیمت تمام شده

اگر قبول کنیم که کتاب یا نشریه هم کالا است باید بپذیریم که مثل هر کالای دیگر قیمت تمام شده ای دارد و محاسبه ای و عواملی در تشکیل این قیمت. هریک از این عوامل که افزایش یا کاهش پیدا کند در محاسبه این قیمت تاثیر خواهد گذاشت. در مورد کتاب که در دید ما اصولا یک کالا است این عوامل در یک صورتبندی کلی عبارتند از سرمایه (ثابت و جاری) - کاغذ مقوا، حروفچینی، چاپ، غلطگیری، صفحه بندی، صحافی، خرید متن و ویراستاری (که اخیرا سخت باب روز شده است). چنانکه دیده می شود همه اینها مابادزای محکمی دارد، به این معنی که نه می شود پول کاغذفروش را نداد و نه اجرت صحاف و غلطگیر و امثال آنها را و نه مثلا اگر اعتباری از بانک گرفته شده است هزینه و بهره و بازپرداخت آن را نداد و یا حتی به تاخیر انداخت و همه اینها هم در بالاترین قیمت در محاسبه وارد می شود مثلا اگر ناشری از گذشته کاغذ ارزان قیمت تری داشته است بهای گران کنونی را در محاسبه قیمت می آورد و یا اگر چاپخانه ارزانه تری در دسترسش بود قیمت بالاترین چاپخانه آورده می شود (که البته تا حدی هم درست است). اگر بهره بانکی بالا یا پائین شود بالاترین نرخ بهره به حساب خواهد آمد. و اگر هیچکدام از اینها هم نباشد ناشر تا حدی که برایش صرفه داشته باشد تمکین می کند و یا

● واقع قضیه این است که پرداختن به کار نشر و انتشارات هم مثل پرداختن به هر کار تولیدی و بازرگانی است و از همان قوانین گهگاه خشن پیروی می کند.

باسواد در سطح کتابخوان کم شده است و نه روزنامه و مجله و سینما و تلویزیون و حتی سایر سرگرمیها (اگر کتاب را سرگرمی هم حساب کنیم) بیشتر و بهتر شده است. تنها عامل ممکن است کاهش سطح درآمد باشد که البته عامل مهمی است که باید تاثیر آن محاسبه شود. ولی بعید به نظر می رسد تاثیر آن چنان باشد که ۱۰۰ هزار را به ۵۰۰۰ پائین بیاورد.

از آنجا که امروز دستمزد مصنف درصدی از قیمت پشت جلد ضربدر تیراژ است، مسئله تیراژ کم یا زیاد برای او اهمیت زیاد پیدا می کند. ناشران لابد برای خود دلائلی دارند. اما از یک دید اقتصادی به نظر نمی رسد دلیل موجهی وجود داشته باشد. بعضی از هزینه های تولید (بخصوص وقتی کار ماشینی است) در میزان کم گران تمام می شود. در هر حال مسلم است که هزینه چهار چاپ و جمعا مثلا بیست هزار نسخه بیشتر از همین تعداد در دو چاپ است. می توان استنباط کرد که چاپهای متعدد و کم تعداد برای ناشر پرصرفه تر است یا لاقابل احتمال ضررش کمتر است. ولی در مورد مصنف موضوع به کلی فرق می کند. یا آنکه باید فرض کنیم نیت دیگری در کار است و مسئله وجه دیگری هم دارد که ما لاقابل به طور رسمی نمی دانیم. مثلا اینکه آقای خیره زاده می گوید "... تسخیرشدگان داستایوسکی را ناشری ۶ بار چاپ کرد اما فقط برای یک چاپ به من حق تالیف داد." (۸) ترتیب دیگر چاپ تعدادی بیش از میزان قرارداد و نوشته شده روی پشت جلد است. باز از قول آقای خیره زاده "ناشر دیگری کتاب دکتر ژواگوو به ترجمه مرا چاپ کرد و برای یک چاپ به من حق ترجمه داد. بعد از انقلاب خبر شدم که بدون اجازه من مشغول تجدید چاپ آن است. چاپخانه را

جمع قدرت دارند. اما از آنجا که درد بیش از آن است که بدان نیندیشند همه این راه حلها را باید بررسی و مطالعه کرد و استفاده از نظامهای تعاونی هم شاید در این راه کمکی باشد.

تجدید مطلع

لازمه همه اینها طرح درست مسئله و نگرشی واقع بینانه به آن است. با مفاهیم سنتی و برداشتهای وهم آمیز نمی توان با یک امر جدی و عینی طرف شد. اینکه ناشران مشران و ناقلان فرهنگ و دانشند بیشتر به شوخی شبیه است. تکرار می کنم گفتن این حرف هتک حرمت کسی نیست. اگر ناشران خودشان هم نمی دانند باید بدانند کار آنها در درجه اول اداره یک مؤسسه اقتصادی است و البته دیگران و بخصوص مؤلفان و مترجمان هم این مطلب را بدانند تا در راههایی که برای حل معضل پیش می گیرند دچار خیالیافی و توهم نشوند.

- ۱ - آدینه، شماره ۸ و ۹ (دوره اول)، شماره های (۱۱، ۱۲ و ۱۸) (دوره دوم).
- ۲ - آدینه، شماره ۱۷.
- ۳ - آدینه، شماره ۸.
- ۴ - آدینه، شماره ۱۷.
- ۵ - آدینه، شماره ۱۸.

پیدا کردیم و دیدیم که خبر درست است. وقتی پرسیدیم که چند جلد چاپ کرده ای گفت ۳۰۰۰ تا. همان جا شمرديم ۴۵۰۰ جلد چاپ کرده بود. "استاد و محقق و نویسنده" برجسته و بالاتر از همه انسان والائی که اسمش را نمی برم (و این شاید از اعتبار مقالمام بکاهد) که چاپ آثارش با یکی از بزرگترین موسسه های انتشاراتی بود می گفت وقتی که قرار شد یکی از کتابهایم تجدید چاپ شود از مسئولین موسسه - که صاحبان جدید پیدا کرده بود - پرسیدم چند نسخه چاپ خواهید کرد؟ جواب دادند همان تعداد سابق که در دفاتر هست یعنی حدود ۱۱۰۰۰ نسخه. در حالی که من هیچ وقت حق التالیف برای بیش از ۵۰۰ نسخه نگرفته بودم. "بس تیراژ کتاب آنقدر هم پائین نیست!"

راه چاره

آقایان دکتر ابوالجهد، ایرج افشار، کریم امامی و مسعود رجب نیا در یک جلسه گفتگو و آقای مصطفی رحیمی در گفتگوی دیگری (۹) (اسامی بسیار شناخته شده ای در دنیای کتاب و انتشارات) همه بر این نابسامانی کار مصنفان و مؤلفان و مترجمان مهر تأیید می زنند و به چاره اندیشی می نشینند. نظرات درست و البته گاهی ساده اندیشانه طرح می کنند. درست است که ناتوانیهای فرد را باید قدرت جمعی جبران کند و باز درست است که دولت دخالتش در حدودی معقول است، اما از مضرّات آن هم نباید غافل بود. اتحادیه خیلی ساده ممکن است به یک جمعیت بسته صنفی بدل شود و دولتها هم که بحمدالله همه خود را خیر مطلق و تجسم اراده همگانی می دانند و اشتباهی سیری ناپذیری در

گاه روزگاران و مطالعات فرهنگی